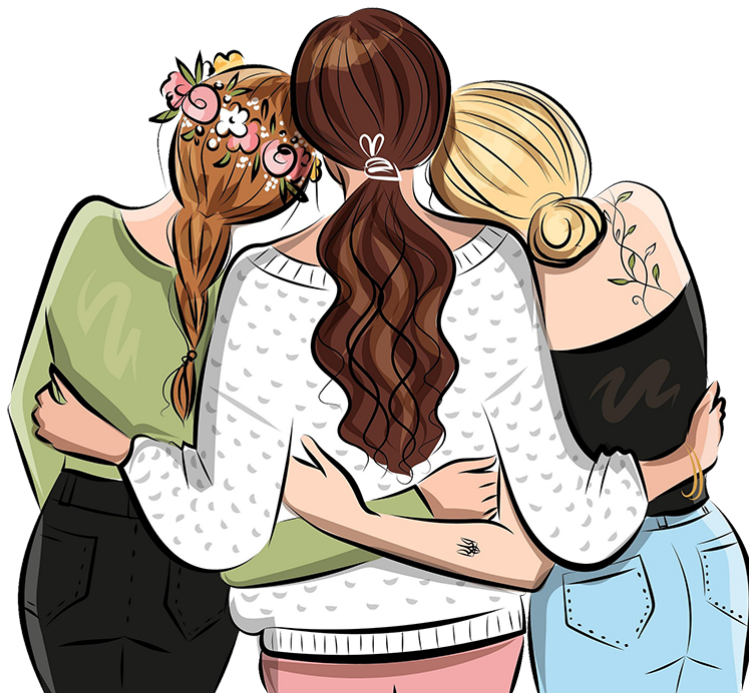


شکوه نام زن

نویسنده: دکتر عبدالرضا عشقی پور | تاریخ انتشار: 2026/06/06



تقديم به تمام بانوان این گیتی

شاعر: دکتر عبدالرضا عشقی پور

به نام زن، آن مظهر جان و شکوه جهان و چراغ
تن وطن
به اندیشه روشن چو خورشید به همت، ستون زمین و
مهر سپهر
به میدان دانش، به کار دلاورتر از هر یل و
جهان پهلوان

که زن روح گیتی و جان پرور است	اگر او نباشد، جهان ابتر است
جهانی از او نورِ باور چشید	ز دامنِ پاکش خرد سر کشید
بسازد گلستان ز هر برزنی	به هر سو که تابد شعاع زنی
که در رزمِ دوران چو رویین تن است	نه تنها به خانه گل و گلشن است
به مهر و محبت، گل نوبهار	به صبر و به تدبیر، کوه وقار
وجودش سراسر صفا و وفا	پلی می زند از زمین تا کجا
کویرِ دل از او چو دریا شود	به دستش گره ها ز هم و شود
نگین درخشان روی زمین	میان حوادث چو کوهی متین
بر این زخمِ دیرینه او مرهم است	پرستارِ دردِ بنی آدم است
جهان مثلِ او گوهری را ندید	زنی کو بُود مادری پُر امید
جهان می درخشد ز رخسارِ او	صداقت ببارد ز گفتار او
بچرخاند این چرخ آموزگار	به بازوی همت چو مردان کار
جهانی پُر از شور و غوغا کند	اگر در هنر نقش زیبا کند
بریزد، از آن بوی گل پاک پاک	چو باران ببارد به خشکی خاک
به هر عرصه ای یار و نام آور است	در اندیشه دریای پهناور است
مسیرش پُر از جلوئه کبریاست	شکوهش فراتر ز ادراک ماست
اسیرِ ستم بود و آزاد شد	زنی کو به سختی چو پولاد شد
که در علم و دانش هیاهو کند	قلم در کفِ او چه جادو کند
برای بشر بهترین یاور است	نگاهش پُر از چشمه باور است
سرودی سراسر ز بالندگی	زن، آن چشمه روشن زندگی
هوای زمین بی نفس می شود	جهان بی حضورش قفس می شود
به علقش در رحمتش را گشود	خرد چون که در زن تجلی نمود

خروشد چو دریا به وقتِ نبرد	نترسد زِ طوفان و از بادِ سرد
چو لبخند بر روی لب می‌زند	حریرِ نوازش به شب می‌تند
چه گردآفریدی که در کارزار	برآورد از لشکرِ کین دمار
به شب‌های تاریکِ این روزگار	چو ماهی درخشد به شب‌های تار
نگاهش پر از نورِ صبح سپید	سراسر نوید است و اوجِ امید
زنی چون شراره به قلبِ زمان	که بیداری آرد به چشمِ جهان
به هر جا که بذرِ محبت فشاند	گلِ روشنی در دل و جان نشانند
ستونِ خرد، پایگاهِ یقین	همان نورِ یزدان به روی زمین
اگر موجِ سختی خروشان شود	اگر آسمان رو به توفان شود
بسازد سفینه زِ امیدِ خویش	و راند در این بحرِ تشویش، پیش
اگر مادر است او، بهشتی سرشت	خرد خطِ مهرش به جان‌ها نوشت
به تدبیرِ او چرخِ گردون به پاست	مسیرش مسیرِ حقیقت، رواست
چه «پروین» که در شعر پروانه شد	«فروغ» هم شبِ اهلِ فرزانه شد
به دانش گشاید ره آسمان	جهانی شکوفا کند در زمان
زن آن روحِ بیدارِ هر خانه است	چو شمعِ فروزانِ کاشانه است
که زن چشمه‌ی جوششِ زندگی ست	تجلی‌گرِ نور و پایندگی ست
هر آنجا که نامِ زن آید به کار	شود شامِ تاریکِ دوران، بهار
اگر بود رستم یلی قهرمان	تهمتن بُد او در زمین و زمان
بدان زآنکه تهمینه بودش به‌پشت	نلرزد در پیشِ بادی درشت
بدون زن این قصه پایان گرفت	جهان بویِ سرمایِ توفان گرفت
در این قصه، او قهرمانِ من است	همان روشنی‌بخشِ جان و تن است
بیا تا ستاییم این نام را	زن، این روشنائیِ ایام را

درخشان و تابان در این داستان	بماند همیشه بلندآستان
جهان را پر از عطرِ سوسن کنیم	بیا تا به نامش سرودن کنیم
وجودش پُر از عشق و پاینده باد	همیشه درخشان و تابنده باد